نقل‌قول خبر



سید امیرحسین قاضی‌زاده هاشمی
رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران

سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر به‌عنوان یکی از سازمان‌های اقتصادی بنیاد شهید و امور ایثارگران فعالیت خود را از سال ۱۳۷۲ آغاز کرده و اینک به یک برند حلال و پاک خانوادگی در حوزه گردشگری تبدیل می‌شود. براساس تعاریفی که از این سازمان شده است، وظیفه این سازمان ارائه خدمات به ایثارگران در حوزه‌های فرهنگی و اردویی است که امیدواریم این مسیر پرقدرت ادامه یابد. خدمات‌رسانی به ایثارگران مورد تأکید مقام معظم رهبری قرار دارد و این نگاه باید مأموریتی باشد. دفاع پرس



سردار مرتضی قربانی
یکی از فرماندهان دوران دفاع‌مقدس

امام‌خمینی(ره) شکستن حصر را به‌عنوان تکلیف شرعی بر عهده رزمندگان نهاد و ما براساس تکلیف شرعی که بر عهده داشتیم مقاومت کردیم و آنجا را حفظ کردیم اما با توجه به اینکه آن روزها هنوز راویان در کنار فرماندهان حضور نداشتند، مقاومت‌های آن روزها ثبت و ضبط نشده است. خوشبختانه هم‌اکنون سرمایه، تجربه، خاطرات، اسناد و مدارک رزمندگان و فرماندهان توسط راویان ثبت می‌شود و بنا بر فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی این گنج باید حفظ شود. ایسنا

خبر

«خداحافظ سالار» دوازدهمین سوژه پویش «کتاب و زندگی» شد



دوازدهمین دوره مسابقه کتابخوانی «کتاب و زندگی» با محوریت کتاب «خداحافظ سالار» از دهم شهریورماه ۱۴۰۱ آغاز شد و تا ۱۶مهرماه ۱۴۰۱ ادامه دارد. مسابقه بزرگ کتابخوانی خداحافظ سالار با همکاری مشترک مرکز رسانه‌ای شیرازه، انتشارات ۲۷ بعثت، کنگره شهدای استان تهران و سپاه حضرت محمد رسول‌الله(ص) برگزار می‌شود. این کتاب نوشته حمید حسام است که خاطرات پروانه چراغ نوروزی، همسر سردار سرلشکر شهید حاج‌حسین همدانی از فرماندهان مدافعان حرم را گردآوری و در قالب رمان به بازار نشر عرضه کرده است. شهید همدانی یکی از مؤسسان تیپ ۲۷محمدرسول‌الله و در ادامه یکی از فرماندهان این یگان نظامی بود که تبدیل به لشکر شد. علاقه‌مندان می‌توانند با ارسال عدد ۷ به سامانه پیامکی ۱۰۰۰۱۰۰۰۱۵۰۰۰ یا شماره‌گیری ۵۰۰۰۷۲#* برای شرکت در مسابقه کتابخوانی و تهیه کتاب اقدام کنند. نا گفته نماند این کتاب به تازگی توسط نشر ۲۷ بعثت به چاپ هشتادوسوم رسید.

خبر

سخنگوی ارشد نیروهای مسلح:

دفاع‌مقدس، ایران را به قدرت جهانی تبدیل کرد

سردار «شکارچی» گفت: «ازخودگذشتگی جوانان ما در ۸سال دفاع‌مقدس، ایران را به یکی از قدرت‌های جهان تبدیل کرده است.» سردار سرتیپ پاسدار ابوالفضل شکارچی، سخنگوی ارشد نیروهای مسلح و معاون فرهنگی و تبلیغات دفاعی ستادکل نیروهای مسلح با بیان اینکه برای رسیدن به این سطح خون‌های زیادی ریخته شده است، گفت: «انقلاب اسلامی ایران برای رسیدن به این سطح، قیمت و هزینه بسیار سنگینی پرداخته است به‌طوری که از یک کشور پایین‌تر از جهان سومی در قبل از انقلاب تبدیل به کشوری شده که اگر اکنون در معادلات جهانی قرار نگیرد، هیچ‌چیز انجام نمی‌شود.» معاون فرهنگی و تبلیغات دفاعی ستادکل نیروهای مسلح با تأکید بر شناخت درست از زمان، تصریح کرد: «امروز جهان در حال پوست‌انداختن است؛ نظم کلی جهان در حال تغییر است و اگر جایگاه خود را در این تحولات مشخص نکنیم خیلی از دستاوردهای خود را از دست خواهیم داد.» سردار شکارچی با اشاره به فرمایشات رهبر معظم انقلاب اسلامی درخصوص پیچ تاریخی، گفت: «معظم‌له از ابتدای دهه ۹۰ هوشمندانه روندهای آینده را ارزیابی و تحلیل کرده و به بحث پیچ تاریخی اشاره داشتند که خیلی‌ها از آن تحلیل غلط کردند اما بخش مهم پیچ تاریخی این است که جمهوری اسلامی جایگاه خود را در نظم جهانی پیدا کند.» وی با اشاره به اینکه باید جهاد تبیین را به‌عنوان یک اولویت قرار داد، ابراز داشت: «تمام کلیدواژه‌های مرتبط با جهاد تبیین از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی تشریح شده و نیازمند اقدام و عملیات است. امروز جمهوری اسلامی در حوزه نظامی و دفاعی به توانمندی بالا و دستاوردهای عظیمی دست پیدا کرده که برای دنیا حیرت‌آور است؛ بر همین اساس دستاوردهای بزرگ انقلاب اسلامی باید تبیین شود.»



«چنین دیدم» همه شور و عشق...

پای صحبت‌های فرشته امیری که در کتابش پیوستی میان جنگ تحمیلی و جنگ سوریه را هنرمندانه روایت کرده است

گزارش



شهره کیانوش‌راد
روزنامه‌نگار

نوشتن رمان و داستان‌های بلند یکی از شاخه‌های ادبیات دفاع‌مقدس است که با تسلط نویسنده به داستان‌نویسی می‌تواند مخاطب را با ماجراهایی که در دل جنگ یا بعد از آن اتفاق افتاده همراه کند. فرشته امیری در کتاب «چنین دیدم» داستانی جذاب و پرکشش درباره خانواده‌ای کوچک نوشته است که مادر خانواده راز بزرگی در دلش دارد. در طول داستان، اتفاقاتی برایشان پیش می‌آید و ناچار به فاش کردن آن برای فرزند در آستانه بلوغ‌اش می‌شود. امیری که پیش از این مجموعه داستان «بنین» را نوشته معتقد است که برای دوری از کلیشه‌ها باید به زوایایی از جنگ پرداخت که کمتر دیده شده است. این نویسنده توانسته است با روایت یک داستان، موضوع جنگ تحمیلی و جنگ سوریه و مدافعان حرم را به تصویر بکشد. با او درباره کتاب چنین دیدم و نوشتن داستان در حوزه ادبیات دفاع‌مقدس گفت‌وگو کرده‌ایم.

۳شخصیت اصلی داستان چنین دیدم هر کدام ماجراهای پرپیچ و خمی را پیش‌رو دارند یا از سر گذرانده‌اند. اصلی‌ترین شخصیت داستان، مادری یتیم است که در پرورشگاه بزرگ شده و با مردی ازدواج کرده که فرزند شهید است. پدر و مادر ۲شخصیت اصلی داستان(سوسن و حمید) هستند که همراه فرزندشان(یاسمن) زندگی به ظاهر شادی را می‌گذرانند. پس از مدتی پدر خانواده (حمید) به سوریه می‌رود تا کار ناتمام مستندسازی یکی از دوستانش را که به‌دست داعش شهید شده، به پایان برساند. در طول سفر اتفاقات پرپیچ و خمی برای حمید می‌افتد و برای مدتی در چنگال داعش اسیر می‌شود. اسیرشدن حمید و دوری‌اش از خانواده و وطن باعث می‌شود که هر یک از اعضای خانواده به شناخت تازه‌ای از خود و ابعاد جدیدی از روابط‌شان با یکدیگر برسند. فرشته امیری، نویسنده کتاب چنین دیدم با فضاسازی و شخصیت‌پردازی در طول این داستان سعی کرده با قلمی روان خواننده را با طیف مختلفی از اشخاص، طرز فکر و مسیرهای زندگی آشنا کند و آنها را همراه با قهرمانان داستان به سمت جست‌وجوی حقیقت زندگی سوق دهد. یکی از ویژگی‌های کتاب این است که اگرچه ماجرای داستان در دل جنگ و وقایع مربوط به آن اتفاق نمی‌افتد، اما بی‌تأثیر از آن هم نیست. امیری درباره ایده انتخاب این داستان می‌گوید: «ایده اولیه داستان درباره خانواده‌ای بود که دختری نوجوان داشتند و با چالش‌هایی در مسیر تربیت او روبه‌رو بودند، اما در میانه داستان به‌دلیل حس شخصی که از مواجهه با جنگ سوریه داشتم، مسیر داستان به این سمت تغییر جهت داد. هر چند دغدغه خانواده برای تربیت فرزند تا انتهای داستان به مسیر خود ادامه داد اما بستر طرح داستان تغییر کرد. نکته دیگر اینکه هدف از نوشتن داستان همزمانی نمایش پشت جبهه و اتفاقاتی بود که مدافعان حرم در صحنه جنگ داشتند که موضوع مستند مورد نظر شخصیت داستان (حمید) هم بوده است.»

حس مشترک همسران شهدای مدافع حرم

اعزام داوطلبان و مدافعان حرم به سوریه و با خبرشدن همسرانشان، از نقاط پررنگ این کتاب است که در بسیاری از خاطرات همسران مدافع حرم بارها شنیده‌ایم. امیری در این باره می‌گوید: «ما در خاطرات خانواده‌های شهید با حالات و انتظارات‌شان در غیاب آنها و نحوه شهادتشان آشنا می‌شدیم اما به شخصه دوست داشتم داستان را در قلب صحنه درگیری ببرم، البته نه صحنه‌های فیزیکی جنگ بلکه با ایجاد داستان فرعی به فضای فکری حاکم بر طرف‌های درگیر در جنگ بپردازم. به هر حال در هر جنگی عده‌ای به‌دست عده دیگری کشته می‌شوند. ایدئولوژی و هدفی که باعث این موضوع می‌شود برای من اهمیت بیشتری داشت تا پرداختن به صحنه‌های جنگ.» روایت داستانی و روابط میان این خانواده در کتاب چنین دیدم موجب شد تا بسیاری از خوانندگان این تصور را داشته باشند که داستان، روایتی از یک واقعیت است. ملموس‌بودن حوادث داستان یکی از ویژگی‌های ادبیات داستانی دفاع‌مقدس است که نویسنده چنین دیدم به آن اشاره می‌کند: «خیلی از مخاطبان این شائبه را داشتند که بنده حادثه‌ای واقعی را در قالب داستان مطرح کردم درحالی که شخصیت‌های داستان چنین دیدم واقعیت و مابازای بیرونی نداشته‌است. معتقدم برای دوری از کلیشه‌ها باید به زوایایی از جنگ پرداخت که کمتر دیده شده، مخصوصا در جنگی مثل جنگ سوریه که بیشتر جنگ شهری بوده و در متن زندگی مردم رخ داده داستان‌های زیادی برای نشان‌دادن ابعاد این جنگ وجود دارد. عمیق‌شدن در حوادث واقعی جنگ‌ها چه از نظر آگاهی و چه از نظر حس‌های انسانی به برداشت‌های غیر کلیشه‌ای کمک زیادی می‌کند. از طرف دیگر، داستان‌هایی که به موضوع جنگ می‌پردازند، اغلب فقط از یک طرف به ماجرا نگاه می‌کنند و کمتر دیده شده که همزمان به زوایای دیگر هم پرداخته شود که البته کار سختی است و بنده هم مدعی نیستم در چنین دیدم این مهم اتفاق افتاده‌است. فکر می‌کنم این موضوع می‌تواند راه خوبی برای خروج از کلیشه‌ها باشد. ضمن اینکه مخاطب شناسی هم می‌تواند در نوشتن داستان راهگشا باشد.»



پیوست جنگ تحمیلی با جنگ سوریه

مطالعه و تحقیق درباره جنگ تحمیلی راهی برای بهتر نوشتن از سال‌هایی است که از آن فاصله گرفته‌ایم؛ موضوعی که از دید این نویسنده جوان دور نمانده است؛ «خاطرات و روایت‌های زیادی را با موضوع جنگ مطالعه کرده‌ام. البته در مسیر نوشتن داستان چنین دیدم هیچ‌یک از خاطرات همسران و خانواده‌های مدافع حرم را مطالعه نکردم چون دوست داشتم حس‌هایی که برای شخصیت سوسن می‌نویسم دست اول و حاصل تخیل خودم باشد، اما مستندهای زیادی از وقایع جنگ سوریه دیدم، مصاحبه با مدافعان حرم و مطالعه کتاب‌هایی که خبرنگاران خارجی یا حتی خود نیروهای داعش نوشته بودند، به نزدیکی فضای ذهنم به موضوع کمک زیادی کرد.»

او درباره پیوست جنگ تحمیلی ۸ساله با جنگ سوریه این توضیح را اضافه می‌کند: «جنگ، پدیده شومی است و هیچ‌کس از آن استقبال نمی‌کند، به‌خصوص نسلی که جنگ و پیامدهای بعد از آن در زندگی‌اش نقش بسزایی داشته است. هر چند همیشه حق دفاع برای هر ملتی که مورد تجاوز قرار گرفته محفوظ است. این پیوست، به‌عنوان چالشی برای این خانواده در داستان ایجاد می‌شود که تجربه زیسته شخصیت‌ها در جنگ تحمیلی باعث کنش‌های خاص می‌شود و حس همدردی و همذات‌پنداری را در مخاطب تقویت می‌کند.»

او درباره معرفی و حمایت از آثار دفاع‌مقدس معتقد است: «حمایت‌ها گاهی سلیقه‌ای و بنا بر سفارشات انجام می‌شود که دلیل بر قوت و یا ضعف اثری نیست. هر چند معتقدم اگر اثری حرفی برای گفتن داشته باشد راه خودش را باز می‌کند و نیازی به حمایت ندارد.»

مکث

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

رمان «چنین دیدم» از انتشارات نیستان به قلم فرشته امیری، در ۲۲۹صفحه چاپ شده است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

روسری‌ام سر می‌خورد روی شانه‌هایم. می‌دوم سمت گوشی. کی؟ حمید؟

صدایم خش برمی‌دارد.

ـ منو ببخش! باید زودتر می‌گفتم.

خودم را رها می‌کنم روی زمین. زبانم قفل شده. صدایی از آن سوی خط چیزی را اعلام می‌کند.

ـ دلم نمی‌خواست گریه‌ات رو ببینم. صبح که با هم خداحافظی کردیم می‌خندیدی...

گلویم باد می‌کند.

ـ گفتم این‌جوری بگم شاید...

منفجر می‌شوم: شاید چی... چی حمید؟ شاید تو عمل انجام‌شده منو بذاری! برِی یه جا که دستم بهت نرسه. بعد بگی داری می‌ری سوریه؟!

ـ سوسن جان...

ـ تو به من دروغ گفتی حمید...

ـ اگه می‌گفتم به‌هم ریختی...

ـ به‌هم ریختم حمید، به‌هم می‌ریختم...

ـ خواهش می‌کنم گوش کن.

بغضم می‌ترکد: نمی‌تونم.

گوشی را قطع می‌کنم و پرتش می‌کنم روی میز، بقیه‌اش چه می‌خواهد باشد؟ مواظب یاسمن باش، مواظب روحی. گریه نکن. گریه نکن. مشت می‌کوبم روی پایم. گریه می‌کنم. خواسته بود گریه‌ام را نبیند. چرا نفهمیدم؟! بعد ۲۲ سال کار، خوبه خدا درست کنه. سوسن خر کیه؟! فکر کردم فراموش کرده. فکر کردم می‌رود از طبیعت کویر فیلم بسازد. دست‌هایم را روی سرم می‌گذارم: خدایا چرا نفهمیدم؟

می‌روم توی اتاق کارش پرتره نیمه‌کاره مصطفی روی پایه‌اش است. پارچه سفیدی روی تابلو انداخته. کنارش می‌زنم. به چشم‌های مصطفی توی تابلو نگاه می‌کنم. نگاهم می‌رود تا پایین تابلو. قلبم فرو می‌ریزد. خط خودش است، با قلم‌موی قرمز: «چنین دیدم که تو را قربانی کنم.»

خاطرات مرحوم «جواد شریفی‌راد»، از خنثی کردن بمب‌های عمل‌نکرده عراقی در کتاب «حرفه‌ای»

مرد خنثی‌ساز!

گزارش

زهرا راد
روزنامه‌نگار

جواد شریفی‌راد، معلم و سرتیم خنثی‌سازی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی بود. او در دوران خدمت در ارتش، بیشتر از هر عنوانی، خود را معلم می‌دانست. او در خاطراتش که در کتاب «حرفه‌ای» به قلم مرتضی قاضی، آمده از روزهای پراسترس جنگ و ماجراهای خنثی‌سازی بمب‌ها می‌گوید. او که در سال‌های پس از دوران دفاع مقدس و بازنشستگی در زمینه جلوه‌های ویژه انفجاری فیلم و سریال‌های مختلف مشغول بود متأسفانه در سال ۱۳۹۲حین آماده‌شدن برای تصویربرداری بخش‌هایی از سریال «معراجی‌ها» به کارگردانی مسعود ده‌نمکی، به‌دلیل یک انفجار ناخواسته درگذشت. اما قاضی پیش از این اتفاق، خاطرات زیادی را از این نیروی حرفه‌ای، استخراج و گردآوری کرده بود که در این کتاب قابل مطالعه هستند. جذابیت این خاطرات باعث شد که یک سال پس از چاپ کتاب، ۲ناشر عرب و آلمانی‌زبان در نمایشگاه کتاب فرانکفورت برای چاپش اظهار تمایل کنند. بخشی از خاطرات او در خنثی‌سازی بمب و موشک در جنگ تحمیلی به نقل از کتاب «حرفه‌ای» را می‌خوانیم:

خنثی‌سازی بمب با لباس پلوخوری

جنگ بود. شوخی نداشت. هر لحظه ما درگیر کار بودیم. مراسم عقدم سوم خرداد سال ۱۳۶۱ و شب آزادسازی خرمشهر بود. وقتی برای خرید عقد رفته بودیم اعلام کردند که خرمشهر آزاد شده. فردای همان شب، رفتم منطقه. آن سال عروسی برادر زنم هم بود. چون پدر زنم از دنیا رفته بود، من بزرگ خانواده بودم و تدارک و برگزاری عروسی با من بود. ساعت ۱۰ صبح شیک‌وپیک آمدم توی حیاط. ماشین را تر و تمیز شسته بودم که بروم دنبال عروس خانم و آقاداماد. یک‌دفعه دیدم باقرزاده(رئیسم) دارد می‌آید طرفم. گفتم: «به من نگاه نکن! طرف من نیا! عروسی داریم.» گفت: «نمی‌شه. باید بری مأموریت برای خنثی‌سازی بمب عمل نکرده در زندان قم.» گفتم: «برو سراغ حسین شکاریان.» گفت: «شکاریان رفته ماموریت. هیچ‌کس نیست.» دیدم حریفش نمی‌شوم. رفتم قم. بعد از قم، رفتم شازند اراک. عراق کارخانه قند شازند را زده بود. بعد بروجرد را زدند. بعد تویسرکان و دوباره آمدم قم. خلاصه اینکه ۱۶روز بعد برگشتم تهران با همان لباس که برای عروسی پوشیده بودم. تمام بمب‌ها را با همان لباس پلوخوری عروسی خنثی کردم.

بمب کرج و نیروی کمکی

۲۳بهمن ۱۳۶۵ بمباران کرج اتفاق افتاده بود و من برای خنثی‌سازی احتیاج داشتم کسی به من کمک کند. ماشین هم با من فاصله داشت. مدام باید فیوز می‌بردم، وسیله می‌آوردم، و... با صدای بلند گفتم: «کسی هست بخواهد به من کمک کنه؟» جوانی حدود ۲۳ساله داوطلب شد. گفتم: «تو نمی‌ترسی؟» گفت: «نه.» برایش توضیح دادم که اگر بمب و موشک منفجر شود، چه اتفاقی می‌افتد و اگر بترسی، اصلا نگران کننده نیست. گفت: «نمی‌ترسم. مگر خون من از خون بچه‌هایی که تو جبهه می‌جنگند، رنگین‌تره!» از او خوشم آمد. انصافاً هر کاری می‌گفتم خیلی خوب انجام می‌داد. خنثی کردن بمب تا نزدیک صبح طول کشید. آن جوان هم تا صبح کنار من بود. مدام او را می‌فرستادم برود کنار ماشین و می‌گفتم این را ببر، آن را بیار و... مقداری هم کند بود و من چندبار بهش تشر زدم. صبح شده بود که دیدم سر جفت زانوهای این جوان خیس شده. اول فکر کردم دیشب پشت سر من داخل لجن‌زار آمده. گفتم: «من که بهت گفتم نیا توی لجن‌زار. چرا آمدی؟» هوا روشن شد و دیدم سر زانوهایش خونی است. گفتم: «پاتو جایی کوبیدی؟» گفت: «نه! پاهام مصنوعیه.» خشکم زد. تازه یادم افتاد که دیشب این بنده خدا که آرام راه می‌رفت برای این بوده که پاهایش برای خودش نبوده و باید کند راه می‌رفت. کلی حالم بد شد. خیلی ناراحت شدم. گفت: «سرباز بودم. پاهام را در جنگ از دست‌دادم.» حداقل یکی دو سال از مجروحیتش گذشته بود. الان این چیزا عجیب می‌آید، اما آن زمان‌ها دیدن این جور آدم‌ها زیاد سخت و عجیب نبود.



یاد

آزاده سلطانی: روزنامه‌نگار

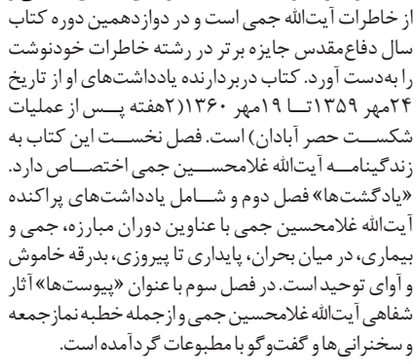
نماد مقاومت مردم آبادان

مروری بر خاطرات آیت‌الله «غلامحسین جمی» نماینده مجلس خبرگان رهبری که نقش مهمی در دفاع‌مقدس داشت

آیت‌الله غلامحسین جمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با حکم حضرت‌امام (ره) به‌عنوان نخستین امام جمعه آبادان معرفی شد و از چهره‌های ماندگار و مظهر مقاومت شهر آبادان در دفاع‌مقدس بود. او در آذر ۱۳۶۱و در انتخابات نخستین دوره مجلس خبرگان به نمایندگی مردم استان خوزستان برگزیده شد. آیت‌الله غلامحسین جمی با وجود سن بالا و ابتلا به بیماری، با شروع جنگ تحمیلی در آبادان ماند و همگام با مردم آبادان در مقابل حملات رژیم بعثی مبارزه کرد. او مدت ۲۴سال امامت جمعه آبادان را عهده‌دار بود و در بازسازی شهر آبادان نیز حضوری فعال داشت. آیت‌الله جمی که مدت‌ها از بیماری رنج می‌برد، سرانجام هفتم دی ماه ۱۳۸۷، بر اثر عارضه مغزی، در ۸۳سالگی دعوت حق را لبیک گفت. بنا به وصیتش، پیکرش در وادی‌السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد.

حضور در آبادان

غلامحسین جمی سال ۱۳۰۴در قریه اهرم مرکز تنگستان از توابع بوشهر، به دنیا آمد. او در سال ۱۳۲۷راهی آبادان شد و نزد آیت‌الله شیخ عبدالرسول قائمی تحصیل دروس حوزوی را ادامه داد. با ظهور جمعیت فداییان اسلام به رهبری سیدمجتبی میرلوحی (نواب صفوی) و ایجاد کانون و شعبه‌ای از این جمعیت در آبادان، غلامحسین جمی با بسیاری از اعضا آشنا شد و با آغاز حرکت امام خمینی(ره) در دهه ۱۳۴۰در مساجد آبادان به سخنرانی پرداخت. فعالیت‌ها و سخنرانی‌های غلامحسین جمی در آبادان سبب شد تا او سکان‌دار و چهره پیش‌رو انقلاب در آن خطه شود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، او علاوه بر برپایی و اقامه نماز جمعه در آبادان، تحولات و تحرکات سیاسی شهر را با دقت زیر نظر داشت.



همگام با مردم جنگ‌زده

با شروع جنگ تحمیلی، شهر آبادان در وضعیتی بحرانی قرار گرفت و یک سال در محاصره به سر برد. در چنین شرایط و وضعیتی، آیت‌الله غلامحسین جمی در شهر ماند و نقطه قوتی برای مقاومت آن شد. در دوران جنگ تحمیلی نیز اقامه نماز جمعه شهر آبادان را برعهده داشت. او در زمان محاصره یک‌ساله آبادان توسط نیروهای عراقی با وجود تمام محدودیت‌ها و تنگناها در شهر ماند و نقطه قوتی برای مقاومت شد. سخنرانی‌ها و اعتماد مردم به آیت‌الله جمی موجب شد تا در عملیات والفجر۸، مردم آبادان منازل خود را برای اجرای عملیات آماده کنند تا این عملیات پیروزمندانه اجرا شود.

خاطرات آیت‌الله جمی، نشان‌دهنده روزهای پرالتهاب جنگ در شهر آبادان و مقاومت مردم است. این خاطرات از مهر ۵۹تا مهر ۱۳۶۰در کتابی به نام «نوشتم تا بماند» گردآوری شده است.

این کتاب، بیست و چهارمین کتاب از مجموعه «یادداشت‌های جنگ» تهیه و منتشر شده توسط دفتر ادبیات و هنر مقاومت است که به کوشش محسن کاظمی و از خاطرات آیت‌الله جمی است و در دوازدهمین دوره کتاب سال دفاع‌مقدس جایزه برتر در رشته خاطرات خودنوشت را به‌دست آورد. کتاب دربردارنده یادداشت‌های او از تاریخ ۲۴مهر ۱۳۵۹تا ۱۹مهر ۱۳۶۰(۲هفته پس از عملیات شکست حصر آبادان) است. فصل نخست این کتاب به زندگینامه آیت‌الله غلامحسین جمی اختصاص دارد. «یادگشت‌ها» فصل دوم و شامل یادداشت‌های پراکنده آیت‌الله غلامحسین جمی با عناوین دوران مبارزه، جمی و بیماری، در میان بحران، پایداری تا پیروزی، بدرقه خاموش و آوای توحید است. در فصل سوم با عنوان «پیوست‌ها» آثار شفاهی آیت‌الله غلامحسین جمی و از جمله خطبه نماز جمعه و سخنرانی‌ها و گفت‌وگو با مطبوعات گردآمده است.

کتاب نوشتم تا بماند در قطع وزیری و ۸۵۵صفحه، توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده است. در بخشی از این کتاب خاطره‌ای مربوط به ۲۰شهریور ۱۳۶۰را می‌خوانیم:

«جمعه است. روز قبل، شهر را به‌شدت با کاتیوشا کوبیده‌اند. مخصوصاً بیمارستان زیر آتش بود و داروخانه بیمارستان طعمه آتش شده... بدیهی است که یک نوع دلهرگی و نگرانی برای برگزاری نماز هست؛ اما چه می‌توان کرد که در تمام آبادان نقطه امنی وجود ندارد که از گلوله‌های توپ و خمپاره در امان باشد. یا باید نماز را به کلی ترک کرد و یا متوکلاً علی‌الله با رعایت مسائل امنیتی، در حد امکان به اقامه این سنت الهی ادامه داد که همه برادران و خودم مشق دوم را ترجیح داده‌ایم و به همین روال تاکنون این مهم دینی و سیاسی را تعطیل نکرده‌ایم. خلاصه باز هم در مسجد سابق‌الذکر موسی‌بن جعفر(ع) (مسجد بهبهانی‌های سابق) نماز را اقامه کردیم. این جمعه هم میهمان تازه‌وارد و جالبی داشتیم که بین‌الصلوتین با سخنان گرم و مهیج خود، همه ما را قرین لذت ساخت به‌خصوص که چاشنی سخنانش آیات زیادی از قرآن کریم از سوره آل عمران بود. در رابطه با جنگ با کفار و مشرکین که همه امیدبخش و روح‌افزا بود. آری برادر آفریقایی که از زئیر آمده بود، معصوم با پوست و رنگ سیاه، دلی سفید و نورانی دارد. زیرا چهره‌اش نه تنها برای حقیر که برای همه برادران حاضر در نماز بسی جذاب و شوق‌انگیز می‌نمود. با او روبوسی کردم و فراوان تشکر و تقدیر. عصر جلسه‌ای از طرف آموزش و پرورش دعوت داشتم که تا غروب طول کشید و از آنجا برای نماز مغرب و عشا به مسجد رفتم.»